

## با من بخوانید

- ۲ ..... مسافران قطار دانش
- ۴ ..... برادرِ بزرگ‌تر
- ۶ ..... آگه بارون بیاره
- ۷ ..... همه‌ی دارایی من!
- ۹ ..... درستکار باش
- ۱۴ ..... حرفِ مُفت
- ۱۶ ..... سنگین‌ترین جانور خشکی
- ۱۸ ..... زمین خوب ما
- ۲۰ ..... درون بدن
- ۲۳ ..... با دقت جواب بده
- ۲۴ ..... شادی بهاری
- ۲۶ ..... پاسخ چیستان‌های فروردین

## مسافران قطار دانش

قطار درس و تحصیل در مدرسه به آخرین ایستگاه خود در سال تحصیلی جاری رسیده است. سلام به شما که شاد از کسب دانش بیشتر، سوار بر این قطار به ایستگاه اردیبهشت رسیدید. دوستان خوبیم! با من همراه شوید تا سری به این قطار پر هیاهو بزنیم؟

قطار ما یک لوکوموتیوران ندارد بلکه هزاران معلم مهربان و دانا، آن را هدایت می کنند. مسئولان مدارس، کارکنان این قطار هستند که به مسافران کمک می کنند تا با آرامش و بدون هیچ مشکلی به مقصد برسند اما مسافران قطار چه کسانی هستند؟ معلوم است! من، شما و همه ی دوستان دانش آموز. ما می خواهیم با این قطار به مقصد دانایی و آگاهی برسیم.

هم قطاران عزیزم! می‌خواهم یک حرفِ درِ گوشی بگویم!  
مواظب باشید کسی نشود. بچه‌هایی که از ماه مهر تا کنون  
وقت خود را به بازی و شیطنت گذرانده‌اند، بسیار غمگین و در  
برابر خانواده و معلمان شرمندehاند و خود را در گوشه‌ای از  
قطار پنهان کرده‌اند زیرا می‌دانند در ایستگاه دانایی اجازه  
پیاده شدن ندارند. بعضی از آنان باید یکسال دیگر روی همین  
صندلی قطار بنشینند تا شاید به ایستگاه مقصد برسند.

اما دانش‌آموزان مشتاق علم، از همان روزهای اول سال  
تحصیلی، به آخر کار فکر می‌کردند و از ساعت‌های عمر  
ارزشمند خود برای موفقیت در تحصیل استفاده می‌کردند. آنان  
هم‌اکنون با خوشحالی روی صندلی‌های خود در حال بازی و  
شادی هستند، با سوت قطار سوت می‌زنند و ترانه‌های

شادمانه‌ای را به مناسبت افزایش دانش و علم خود می‌خوانند.  
مطمئنم همه‌ی شما هم مثل من جزو مسافران موفق و شاد قطار  
دانش هستید.

«قاصدك»

برادرِ بزرگ‌تر  
شب است و مادری کنار کوچه  
نشسته است تا پسر بیاید  
تمام بچه‌ها در انتظارند  
برادرِ بزرگ‌تر بیاید  
همین که سایه‌اش می‌آید از دور  
هزارها ستاره می‌درخشند  
کلاغ‌ها ز کوچه می‌گریزند

نگاه‌ها دوباره می‌درخشند  
برادر بزرگ‌تر که باشد  
تمام خانه غرق در امید است  
اگر پدر، دری به شهر خویست  
برادر بزرگ‌تر کلید است  
برادر بزرگ‌تر نگاهش  
همیشه می‌رسد به دورترها  
رفیقِ مهربان مادران است  
شبه نوجوانیِ پدرها  
خدا کند به روی خانه‌ها مان  
همیشه سایه‌ی پدر بماند  
اگر خدا نکرده، سایه‌ای نیست

« افشین علاء »

برادر بزرگ‌تر بماند

اگه بارون بیاره

اگه بارون بیاره

روی زمین‌تر می‌شه

حال درختِ خونه

یک کمی بهتر می‌شه

اگه بارون بیاره

بنفشه‌ها پا می‌شن

گل‌های توی باغچه

می‌خندن و وا می‌شن

توی حیاط می‌چرخم

دورِ درختِ گیلاس  
پر می‌شه دامن من  
از دونه‌های الماس  
پروانه‌های رنگی  
تو باغچه میزنی پَر  
خدا جونم به بارون  
بگو بیاره جرّ جرّ!

«مریم اسلامی»

**همه‌ی دارایی من!**

معلم خوبم سلام و هزاران درود! بعد از خدای مهربان و پدر و  
مادرم، تو همه‌ی دارایی منی! شغلت شغل پیامبران است،  
مهربانی مثل مادر و تلاشگری مثل پدر! تو مانند چراغی اما نه،

**پرنورتر از چراغی زیرا چراغ‌ها گاهی روشن هستند و گاهی خاموش اما چراغ علم تو همیشه تابان است و هرگز خاموش نمی‌شود!**

**یادم می‌آید وقتی روز اول مدرسه، ترس و نگرانی همه‌ی وجودم را گرفته بود، تو دستم را گرفتی و راه شهر علم و دانش را نشانم دادی. هر روزِ سال، روز توست. هیچ هدیه‌ای که شایسته‌ی بزرگی تو باشد، ندارم پس دستان کوچکم را بلند می‌کنم و به خدای مهربان می‌گویم: خدایا! معلم عزیزم را همیشه سلامت نگهدار و چراغ دانش او را روشن‌تر کن.**

«دانش‌آموز دوستدار علم و معلم»

**درستکار باش**

زینب عطر فروش در مدینه زندگی می کرد. او هر روز مقداری عطر در زنبیلش می گذاشت و برای فروختن، به خانه های مردم شهر می برد. کسب و کار زینب بد نبود. او از راه فروختن عطر، پول خوبی به دست می آورد و به شوهرش کمک می کرد. همه او را می شناختند. به هر خانه ای که می رفت، آن خانه خوشبو می شد.

یک روز زینب به خانه ی حضرت محمد (ﷺ) رفت. وقتی وارد خانه شد، پیامبر (ﷺ) در خانه نبودند. اهل خانه دور زینب جمع شدند تا عطرهای جدید او را ببینند. زینب، عطرها را یکی یکی از زنبیلش در می آورد و نشان می داد. اتاقی که زینب در آن نشسته بود، خیلی زود بوی عطر گرفت. اهل خانه،

عطرهای زینب را بو می کردند و قیمت هر کدام را می پرسیدند.  
زینب، خانواده‌ی پیامبر (ﷺ) را حسابی سرگرم کرده بود.  
حضرت محمد (ﷺ) خیلی به عطر علاقه داشتند و مرتب به  
خودشان عطر می زدند و همیشه خوشبو بودند و این کار خوب را  
به همه سفارش می کردند. اهل خانه‌ی پیامبر (ﷺ) هم یاد  
گرفته بودند که همیشه خوشبو باشند. مردم، آدم خوشبو را  
دوست دارند.

اندکی بعد، پیامبر (ﷺ) هم به خانه آمدند. از بوی عطر  
معلوم بود که باز هم زینب عطر فروش آمده است. پیامبر (ﷺ)  
وارد اتاق شدند و دیدند اعضای خانواده‌شان دور زینب جمع  
شده‌اند. رسول خدا (ﷺ) جلو رفتند و به زینب فرمودند:  
«وقتی تو می آیی، اتاق‌های ما خوشبو می شوند.»

این سخن پیامبر (ﷺ) یک جور خوشامدگویی به زینب بود. زینب از شنیدن این جمله، خیلی خوشحال شد. او هم در پاسخ گفت: «این اتاق‌ها از بوی خوش شما خوشبوتر می‌شوند ای رسول خدا!» حضرت محمد (ﷺ) نگاهی به عطرهاى زینب انداختند و بعد هم او را این‌طور نصیحت کردند: «وقتی عطر می‌فروشی، این کار را درست انجام بده. هیچ‌گاه دیگران را فریب نده؛ زیرا فریب ندادن دیگران، به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و برکت مال و ثروت را هم بیشتر می‌کند.»

زینب خیلی خوب منظور پیامبر (ﷺ) را فهمید. منظور پیامبر (ﷺ) عطر فروش‌هایی بود که داخل عطر، آب یا چیز دیگری می‌ریختند و عطرهاى قلبی را به‌جای عطر واقعی به مردم می‌فروختند. زینب با سکوتش، سخن پیامبر (ﷺ) را تأیید کرد.

بعد هم زنبیلش را جمع کرد و پس از خداحافظی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خانواده‌ی ایشان از خانه‌ی رسول خدا بیرون رفت. وقتی از خانه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت، احساس کرد که از فروش عطر به خانواده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) سود فراوانی برده است؛ زیرا هم عطر فروخته و هم یک درس بزرگ از ایشان آموخته بود؛ درسی زیبا در باره‌ی درستکاری و پرهیزکاری.

بعضی خیال می‌کنند اگر در کسب و کار، سر مردم کلاه بگذارند، پول و ثروت بیشتری کسب می‌کنند. این‌ها نمی‌دانند که پول حرام برکت ندارد. این پول‌ها به جای آن که به آسایش و راحتی انسان کمک کند، او را بدبخت و بیچاره می‌کند. برعکس، پولی که از راه حلال به دست می‌آید، خیلی برکت

دارد. کاسبی که از راه حلال پول درمی آورد و مشتری‌هایش را فریب نمی‌دهد، کسبش رونق می‌گیرد و آهسته آهسته ثروتش بیشتر می‌شود. به همین دلیل بود که پیامبر (ﷺ)، زینب را به درستکاری و پرهیزکاری سفارش فرمودند.

امامان بزرگوار ما هم مانند جدشان پیامبر (ﷺ)، عطر را خیلی دوست داشتند و دیگران را هم به استفاده از عطر سفارش می‌کردند. امام رضا (ﷺ) فرمودند: «عطر زدن، از اخلاق پیامبران است.»

امام کاظم (ﷺ) نیز فرمودند: «شایسته است که مرد مسلمان، هر روز از عطر استفاده کند و اگر نتوانست، یک‌روز در میان و اگر باز هم نتوانست، هر جمعه به خودش عطر بزند.»

«غلامرضا حیدری ابهری»

## حرفِ مُفت

می‌گویند اولین خط تلگراف در ایران در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار راه‌اندازی شد. این خط را معلمان و شاگردان مدرسه‌ی دارالفنون، بین کاخ گلستان و باغ لاله‌زار ایجاد کردند. تا مدت‌ها مردم عادی نسبت به این پدیده، بدگمان بودند و آن را به خرافات و شیاطین نسبت می‌دادند.

وزیر تلگراف وقت برای جلب توجه مردم و از بین بردن ذهنیت غلط آن‌ها، تصمیم گرفت چند روز تلگراف برای مردم رایگان باشد و آنان هرچه را که می‌خواهند، با تلگراف به هر جا که مایل باشند، مخابره کنند. مردم ابتدا با شک و تردید و بعد با خیال راحت شروع کردند به حرف زدن و تلگراف فرستادن!

آن‌ها هر چه که به فکرشان می‌رسید، برای فامیل و دوستان خود در تمام شهرهای ایران مخابره می‌کردند و این حرف‌های رایگان یا مُفت، از سلام و احوالپرسی و طنز گذشت. بعد از چند روز تلگراف مفت و مجانی، یک‌روز مردم دیدند که بالای در اداره‌ی تلگراف تابلوی جدیدی زده شده که روی آن نوشته شده است: «از امروز به بعد، «حرفِ مفت» قبول نمی‌شود».

وقتی کسی سخنان بیهوده و بی‌معنی می‌گوید یا زیاد حرف می‌زند، برای ساکت کردن او این مثل را به کار می‌برند که:

«حرف مفت نزن.»

«فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»

**سنگین‌ترین جانور خشکی**

**فیل‌ها سنگین‌ترین جانوران خشکی و بومی آسیا (هند) و آفریقا هستند. انواع مختلف فیل‌ها و ماموت‌ها بیش از ۳۰ میلیون سال قدمت دارند. فیل‌ها معمولاً در گله‌های کوچک از فیل‌های ماده و فیل‌های جوان زندگی می‌کنند.**

**این جانوران از خرطوم دراز خود که در واقع بینی آن‌ها است و در بالای لبشان قرار گرفته است، به‌عنوان دست استفاده می‌کنند و با آن، غذا و آب را در دهان خود می‌گذارند. فیل برای آب‌خوردن، آب را با خرطوم بلندش می‌مکد و به داخل دهانش می‌ریزد. فیل‌ها از خرطوم برای**

بوییدن هم استفاده می‌کنند. وجود خرطوم برای لمس کردن، ضربه‌زدن و تشخیص بوی اعضای گله‌های بیگانه بسیار مهم است.

عاج‌های فیل، دندان‌های بالایی بزرگ و بسیار برنده هستند و فیل‌های نر، از عاج برای کندن زمین، یافتن آب و غذا و جنگیدن استفاده می‌کنند. عاج فیل در طول زندگی‌اش رشد می‌کند اما عاج فیل‌های ماده کوچک‌تر از فیل‌های نر است.

گوش‌های بزرگ فیل کمک می‌کند تا ضعیف‌ترین صداها را بشنود. فیل از گوش‌هایش به‌عنوان بادبزن برای خنک کردن جثه‌ی بزرگش استفاده می‌کند. یک فیل روزانه حدود ۱۵۰

کیلوگرم غذا می خورد. غذای این جانور شامل قسمت‌های مختلف گیاهان است.

فیل آسیایی در مقایسه با فیل آفریقایی، جثه‌ی کوچک‌تری دارد و گوش‌ها و عاج‌هایش نیز کوچک‌تر است. یک فیل آفریقایی ماده و بالغ در حالت ایستاده، سه متر ارتفاع دارد. طول این فیل‌ها به هفت متر و وزنشان به پنج‌تن می‌رسد.

«مترجم صدیقه ابراهیمی و مهرزاده مینانژاد»

## زمین خوب ما

مرکز گره‌ی زمین آیا می‌توانیم حفاری در سطح زمین را تا جایی ادامه دهیم که به مرکز گره‌ی زمین برسیم؟ اگر زمین را حفر کنیم، هرچه پایین‌تر برویم، کم‌کم دمای هوا بیشتر می‌شود و پس از آن به ناحیه‌ی سنگ‌های داغ می‌رسیم. دانشمندان

معتقدند دما در مرکز کره‌ی زمین، ۶۰ برابر دمای آب‌جوش است. بنابراین، هرگز نمی‌توانیم به عمق زمین برسیم اما می‌توانیم به کمک هواپیما یا بالون، تا ارتفاعات بالای جو صعود کنیم.

پوشش هوا لایه‌ای از هوای نامرئی، اطراف کره‌ی زمین را در میان گرفته است که «جو» نامیده می‌شود. اگر زمین لایه‌ی جو را نداشت، در آن صورت هیچ جاننداری نمی‌توانست به زندگی روی زمین ادامه دهد. جو مانند یک پوشش عمل می‌کند و با محبوس کردن پرتوی خورشید، کره‌ی زمین را گرم نگه می‌دارد. جو زمین شامل گازهای مختلفی مانند اکسیژن است که به وسیله‌ی آن می‌توانیم تنفس کنیم.

همچنین جو مانند یک عینک آفتابی عمل می‌کند و مانع از رسیدن بعضی از پرتوهای زیانبار خورشید به زمین می‌شود. جو زمین از لایه‌های مختلف تشکیل شده است. اگر با هواپیما و بالون در جو بالاتر برویم، هوا رقیق‌تر و سردتر می‌شود. در ارتفاعات جو، اکسیژن بسیار کمی وجود دارد و تنفس کردن در آن دشوار می‌شود. در بالاترین لایه‌های جو تقریباً هوا وجود ندارد.

«دایره المعارف علوم برای کودکان، مجید عمیق»

## **درون بدن**

بدن شما از قسمت‌های مختلفی تشکیل شده است. هر قسمت وظیفه‌ای دارد که باید انجام دهد. همه‌ی قسمت‌ها باید هماهنگ کار کنند تا شما بتوانید سالم و تندرست زندگی کنید.

حتی زمانی که کارهای ساده انجام می‌دهید مثلاً بازی می‌کنید، در بدنتان کارهای بسیار پیچیده‌ای انجام می‌شود.

مغز شما به قسمت‌های مختلف بدن می‌گوید که باید چه کاری انجام دهند. به کمک گوش‌هایتان صداهای اطراف را می‌شنوید. گوش‌ها همچنین به شما کمک می‌کنند تعادلتان را حفظ کنید. چشم‌ها مسیر حرکت اشیاء را دنبال می‌کنند و افراد با آن‌ها می‌بینند. به کمک ماهیچه‌هایتان می‌توانید حرکت کنید و چیزی را پرتاب کنید یا بگیرید. گاهی ماهیچه‌های بدن خسته می‌شوند. در این موقع باید کمی استراحت کنید.

هنگامی که حرف می‌زنید، دهانتان صداها را به حرف‌های قابل فهم تبدیل می‌کند. هنگامی که زمین می‌خورید و زانوی شما زخم می‌شود، از زخم خون می‌آید. بدن شما به سرعت

جلوی خونریزی را می‌گیرد. عصب‌ها به شما می‌گویند که بدن‌تان در حال انجام چه کاری است و چه اتفاقی در بدن می‌افتد.

بدن شما چارچوبی استخوانی دارد که به آن کمک می‌کند هنگام انجام کارهای مختلف، شکلش را حفظ کند. به کمک بینی خود می‌توانید گل‌ها را بو کنید. اگر زیاد عرق کنید، احساس تشنگی می‌کنید. اگر هوا خیلی گرم باشد، زیاد عرق می‌کنید و صورت‌تان سرخ می‌شود. این کاری است که بدن‌تان برای خنک کردن شما انجام می‌دهد.

خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها در بدن حرکت می‌کنند، بنابراین مجبورید برای دفع مواد زاید از بدن‌تان به توالی بروید. ضربان قلب را داخل قفسه‌ی سینه‌تان حس می‌کنید. قلب، خون

را به سراسر بدن می‌رساند تا انرژی داشته باشید. برای رساندن انرژی بیشتر به بدنتان نفس نفس می‌زنید. بیشتر قسمت‌های درون بدن شما به رنگ قرمز مایل به قهوه‌ای یعنی تا حدودی شبیه به رنگ گوشت است.

«ترجمه امیر صالحی طالقانی»

## با دقت جواب بده

\* گربه‌ای در یک اتاق شش گوشه خوابیده است. این گربه، چند زاویه می‌بیند؟

\* در خانه‌ی ما درخت انجیر است لب تا لب آن میان زنجیر است. خنجر بکشم، میانه را پاره کنم آبش بخورم که گویا چون شیر است.

**\* چه چیز است، مرغی است بی بال و پر، سرش تا بُری نگوید  
خبر؟**

**\* کاسه‌ی چینی، آبش دو رنگ است رو آتش بذار، یخش  
می‌بندد.**

**\* علی تمام دیکته‌اش را غلط نوشت، ولی بیست شد. چگونه  
ممکن است؟**

**\* آن چیست که روز می‌دود و شب پاسبان اتاق است؟**

پاسخها را در شماره‌ی بعد بخوانید

**شادی بهاری**

**😊 اولی: «داری کجا می‌روی؟» دومی: «دارم با عمویم می‌روم**

**خرید.» اولی: «چرا با عمویت می‌روی؟» دومی: «چون روی**

**شیشه‌ی فروشگاه نوشته بود: خرید برای عموم آزاد است.»**

**😊 پدر: «پسرم چرا کارنامه‌ات را روی بخاری گذاشته‌ای؟»**

**پسر: «شما گفتید تمام نمره‌هایم زیر صفر است، من هم**

**گذاشتمشان روی بخاری تا بالای صفر بیایند!»**

**😊 اولی: «می‌دانی چرا نیوتون از افتادن سیب روی سرش**

**تعجب کرد؟» دومی: «بله! برای این‌که زیر درخت گلابی**

**خوابیده بود!»**

**😊 به یک نفر گفتند: «با عذاب جمله بساز.» گفت: «ماهی را هر**

**وقت از آب بگیری، تازه است!»**

**😊 دوتا میخ داخل آب زنگ زدند و فرار کردند.**

😊 اولی: «چرا چشم الاغت عینک سبز زده‌ای؟» دومی:  
«می‌خواهم به او گاه بدهم بخورد اما خیال کند که دارد یونجه  
می‌خورد!»

😊 معلم: «پسرم، جمع کلمه‌ی خرس چه می‌شود؟» شاگرد: «آقا  
اجازه! خروس!»

😊 علی: «این نامه را چه کسی برایت فرستاده؟» رضا:  
«برادرم.» علی: «پس چرا چیزی ننوشته؟» رضا: «چون با هم  
قهر هستیم.»

## پاسخ چیستان‌های فروردین

ورامین، ردپا، بهشت، قیچی، حرف «ق»، برف و یخ.